

فرهنگ پاره‌ای جدایی‌ناپذیر از اندیشه در علوم اجتماعی است. برای اندیشیدن دربارهٔ یگانگی همراه با تنوع انسانها، این مفهوم مورد نیاز علوم اجتماعی است. ماهمه موجوداتی فرهنگی هستیم؛ اندیشه‌های بنیادی، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه خود را یاد می‌گیریم و آنها را در انگاره‌های خود و جهان اجتماعی خود جان می‌دهیم. باورها نیز یک فرهنگ نیازی به درست بودن یا اثبات ندارد؛ آنها را بیشتر بی‌پرسشی جدی می‌پذیریم چون از گذشته‌های دور به ما رسیده است.

البته در جهان امروز، فرهنگ نیز مانند اقتصاد و سیاست به گونه‌ای چشمگیر در قالب جریانهایی جهانی قرار می‌گیرد. فرهنگ در عصر دهکده جهانی و از میان رفتن قید و بند های جغرافیایی، موضوع محوری در بسیاری از رشته‌ها و شاخه‌های علوم اجتماعی شده است و جامعه‌شناسی فرهنگ از پیرامون به کانون حوزه جامعه‌شناسی آمده است. در جهان امروز عوامل محدود کننده پیوندها و تعامل میان فرهنگ‌ها اندک اندک از میان رفته است و می‌رود و همواره بر گستره روابط فرهنگی افزوده می‌شود. در چنین فضایی فرهنگها ناگزیر از شناخت و رویارویی با یکدیگرند. به سخن دیگر، در چنین فضایی، جایی برای آسودگی، امنیت و در جازدن فرهنگی، که در فضاهای بسته گذشته فراهم بود وجود ندارد و فرهنگ باید حضوری پویا در پهنه روابط میان فرهنگی داشته باشد.

در مورد وضع فرهنگ در جهان امروز دو دیدگاه وجود دارد. از دیدگاه نخست، جهانی شدن گونه‌ای پروژه تحمیلی است که از غرب به دیگر بخشهای جهان صادر می‌شود. در برابر این دیدگاه گروهی جهانی شدن را پروسه‌ای می‌دانند که در جهان به راه افتاده و به دگرگونی‌هایی در جهان انجامیده است. این گروه، روند تحولات کنونی را بعنوان دنباله تحولات کلان تاریخ بشری در نظر می‌گیرند و می‌پذیرند که جوامع، در حال گذر از مراحل تحول هستند. این نوشتار در پی ارائه دیدگاه سومی دربارهٔ دگرگونیهای فرهنگ در عصر جهانی شدن است.

روش پژوهش در اینجا، تاریخی و تبیینی بوده است؛ تاریخی از آن رو که به بررسی نظریه‌های موجود در زمینه جهانی شدن و فرهنگ پرداخته شده، و تبیینی از آن جهت که متغیرها به متغیرهای مستقل و وابسته دسته‌بندی شده است. گفتنی است که چنین تلاشی با بهره‌گیری از کتابخانه و اسناد و مدارک به دست آمده است.

## جهانی شدن و آینده فرهنگهای بومی

دکتر رسول روتقی  
استادیار گروه علوم اجتماعی  
دانشگاه اصفهان

دکتر یعقوب احمدی

### درآمد:

مفهوم فرهنگ (culture) یکی از مفاهیم جدایی‌ناپذیر از اندیشه در علوم اجتماعی است. می‌توان گفت که برای اندیشیدن دربارهٔ یگانگی همراه با تنوع انسانها، این مفهوم مورد نیاز علوم اجتماعی است. ماهمه موجوداتی فرهنگی هستیم. اندیشه‌های بنیادی، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه خود را یاد می‌گیریم و آنها را در انگاره‌های خود و جهان اجتماعی خود جان می‌دهیم. باورها نیز یک فرهنگ نیازی به درست بودن یا اثبات ندارد؛ آنها را بیشتر بی‌پرسشی جدی می‌پذیریم زیرا از گذشته‌های دور به ما رسیده است. امروزه مفهوم فرهنگ و گونه‌هایی که به خود

خواهد گرفت، با ظهور روندهای تازه جهانی و دگرگونیهای چشمگیر، بیش از هر زمان دیگر مورد توجه است. جهانی شدن با پدید آوردن مسیرها و مدارهای تازه در جهان سبب دگرگونیهای ژرف در ارتباط فرهنگها و نگرانی در مورد چشم‌انداز آینده آنها شده است. به تعبیری دیگر، در گذشته، اندر کنش‌های فرهنگی میان گروه‌های اجتماعی محدود بوده است. عوامل جغرافیایی و اکولوژیک و ایستادگی فرهنگی در برابر هر گونه ارتباط با غیر، در کنار هم گستره روابط و اندر کنش‌های فرهنگی را بسیار تنگ می‌کردند. فقط بازرگانان و جهانگردان بودند که امکان اندر کنش‌های فرهنگی اندک را فراهم می‌کردند و گاهی هم مبلغان مذهبی و نیروهای نظامی چنین

دلالت دارد که تحدید، تعریف و مفهوم‌بندی جنبه‌های گوناگون آن آسان نیست.

واژه Culture در اصل به معنای کشت و کار یا پرورش بوده است. این معنا هنوز در واژه‌هایی چون agriculture (کشاورزی) و horticulture (باغ‌داری) وجود دارد. واژه کولتور در مورد جامعه‌ای بشری، از حدود سال ۱۷۵۰ برای نخستین بار در زبان آلمانی به کار رفته است. (آشوری، ۱۳۸۰: ۵) معنای نخستین آن به‌گشت و پیشرفت بود ولی رفته‌رفته معنای علمی تازه و ویژه‌ای به خود گرفت این معنا به دسته‌ای از ویژگی‌ها و دستاوردهای جوامع انسانی، و در نتیجه، همه بشریت اشاره دارد که با ساز و کارهایی جز ساز و کارهای وراثت زیستی انتقال‌پذیرند. (آشوری، ۱۳۸۰: ۳۶) با گذشت زمان، توجه به واژه فرهنگ و کاربرد آن در علوم گوناگون گسترش یافت. کاربرد دقیق مفهوم فرهنگ همراه با تعریف آن، با انسان‌شناس آمریکایی «ادوارد تایلور» آغاز می‌شود. وی در کتاب «پژوهش‌هایی درباره تاریخ آغازین بشر و توسعه تمدن» که در ۱۸۶۵ منتشر شد، گهگاه اصطلاح فرهنگ را به کار گرفت. اما در ۱۸۷۱ بود که نام «فرهنگ آغازین» Primitive culture را بر کتاب اصلی خود گذاشت و در نخستین جمله آن نخستین تعریف رسمی و آشکار فرهنگ را به دست داد: «فرهنگ یا تمدن... کلیت در هم تافته‌ای است و شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم، و هر گونه توانایی و عاداتی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد.» (آشوری، ۱۳۸۰: ص ۱۴۷) مفهوم تایلوری فرهنگ پس از مدتها در سال ۱۹۲۹ به واژه نامه «وبستر» راه یافت. از روی تعریف تایلور از فرهنگ، و گاهی هم در تضاد با آن بسیاری به تعریف فرهنگ پرداختند. بیشتر این تعاریف در آغاز از سوی اندیشمندان مردم‌شناس و انسان‌شناس بود. لووی، مالینوفسکی، رادکلیف براون و... تعاریف پر شمار و گاه گوناگونی از فرهنگ به دست داده‌اند. لووی فرهنگ را، «مجموعه چیزهایی که افراد از جامعه خود، به صورت میراثی از گذشته و از راه آموزش و پرورش رسمی و غیر رسمی فرامی‌گیرند»، تعریف

کارویژه‌ای انجام می‌دادند. ولی تحولات کمابیش خود به خود شکل‌بندی‌های اجتماعی بزرگ در آمریکا (آزتک و اینکا)، اوراسیا (امپراتوری‌های مغول و عثمانی) و آسیای جنوب‌خاوری و سپس برخی پیشرفت‌ها در حوزه تکنولوژی ترابری و ارتباطات که زمینه‌ساز فرایندهای جهانی شدن بود، این وضع را یکسره بر هم زد. عوامل گوناگون محدود کننده رابطه و اندرکنش فرهنگی کم‌کم از میان رفت و پیوسته بر گستره روابط فرهنگی افزوده شد و حتی مرزهای دور افتاده‌ترین واحدهای اجتماعی نیز به روی محیط فرهنگی جهان باز شد. البته در جهان امروز فرهنگ نیز مانند اقتصاد و سیاست در قالب جریان‌های جهانی قرار می‌گیرد. فرهنگ در عصر دهکده جهانی و از میان رفتن قیود بندهای جغرافیایی، موضوع محوری در بسیاری از رشته‌ها و شاخه‌های علوم اجتماعی شده است و جامعه‌شناسی فرهنگ از پیرامون به کانون حوزه جامعه‌شناسی آمده است.

این نوشتار بر آنست تا به این پرسش بنیادین پاسخ دهد که آیا به سوی گونه‌ای فرهنگ جهانی یکپارچه گام برمی‌داریم، یا برعکس، جهانی شدن قدرت فرهنگ‌های خاص را تقویت می‌کند و پشتوانه شکوفایی و توسعه آنها است؟ به سخن دیگر، آیا تأثیر جهانی شدن بر حیطه فرهنگی جهان، تقویت یکسانی فرهنگی و تولید فرهنگی آمریکایی-جهانی است یا تقویت و تشویق تنوع فرهنگی در سطح جهان؟ برای پاسخگویی به این پرسش بررسی مفهوم فرهنگ و مشخص کردن حیطه معنایی آن لازم می‌نماید.

### تعریف فرهنگ:

فرهنگ در شمار آن دسته از واژه‌ها و مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی است که هر چند کاربرد بسیار دارد، اتفاق نظر چندانی بر سر تعریف آن نیست. پژوهشگران و نظریه‌پردازان تعریف‌های متفاوتی از فرهنگ عرضه می‌کنند که گاهی حتی در تضاد با یکدیگر است. این گوناگونی و تفاوت گسترده گرچه تا اندازه‌ای از دیدگاه برداشت‌های متفاوت پژوهشگران سرچشمه می‌گیرد، ولی در عین حال بر پیچیدگی‌های زندگی اجتماعی هم

### ○ فرهنگ در عصر

دهکده جهانی و از میان رفتن قید و بندهای جغرافیایی، موضوع محوری در بسیاری از رشته‌ها و شاخه‌های علوم اجتماعی شده است و جامعه‌شناسی فرهنگ از پیرامون به کانون حوزه جامعه‌شناسی آمده است. در جهان امروز عوامل محدود کننده پیوندها و تعامل میان فرهنگ‌ها اندک‌اندک از میان رفته است و می‌رود و همواره بر گستره روابط فرهنگی افزوده می‌شود.

مَدَّتِي واژه فرهنگ از سوی جامعه‌شناسان نیز به کار گرفته شد. هر چند تا آن زمان هم شماری از جامعه‌شناسان این مفهوم را به کار می‌گرفتند، ولی به نظر می‌رسد که این واژه تا آن زمان به درستی از سوی آنها تعریف نشده بوده است. یکی از جامعه‌شناسانی که به جستار فرهنگ پرداخته، ماکس ویر است. ویر در همه نوشته‌های خود اهمیت اثر فرهنگ بر چگونگی رفتار مردمان را یادآور می‌شود. او در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری»، استدلال می‌کند که مردمان به سبب داشتن نظام باورهای مشترک، به شیوه معینی رفتار می‌کنند، و تنها راه درک کنشهای يك ملت برای دانشمندان اجتماعی شناخت درست فرهنگ آنهاست. جامعه‌شناس مشهور «تالکوت پارسونز» T. Parsons از کسانی است که بیش از همه بر اهمیت فرهنگ تأکید می‌کند. پارسونز با تقسیم جامعه و نظام اجتماعی به چهار خرده نظام اجتماعی (فرهنگ، اجتماع، سیاست و اقتصاد)، فرهنگ را بر سه خرده نظام دیگر برتری می‌دهد.

کرده است. (آشوری، ۱۳۸۰؛ ص ۵۲)  
مالینوفسکی به روشی دیگر فرهنگ را تعریف می‌کند. او فرهنگ را دربردارنده همه عناصری می‌داند که برای برآوردن نیازها شکل گرفته‌اند. فرهنگ، کلیت یکپارچه‌ای از ابزارها و کالاهای مصرفی، ویژگیهای اساسی گروه‌های اجتماعی گوناگون و پیشه‌ها، باورها و رسم‌های بشری است. نظریه مالینوفسکی، برای توضیح چگونگی کارکرد فرهنگ‌های گوناگون، به نظریه «بناها» مشهور است که شالوده یکی از آثار او با عنوان «نظریه علم درباره فرهنگ» است. براین پایه، کارکرد عناصر تشکیل دهنده يك فرهنگ ارضای نیازهای اساسی انسان است. (دنی کوش، ۱۳۸۱؛ ص ۵۷) رادکلیف براون، مردم‌شناس انگلیسی فرهنگ را فرایندی می‌داند که از راه آن در يك گروه یا طبقه اجتماعی معین، زبان، باورها، گمانها، پستنها، دانش، چیره‌دستیها، و عرف‌های گوناگون از شخصی به شخص دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. (آشوری، ۱۳۸۰؛ ص ۵۴) پس از

### ○ ماهمه موجوداتی

فرهنگی هستیم. اندیشه‌های بنیادی، ارزش‌ها و هنجارهای جامعه خود را یاد می‌گیریم و آنها را در انگاره‌های خود و جهان اجتماعی خود جان می‌دهیم. باورها در يك فرهنگ نیازی به درست بودن یا اثبات ندارد: آنها را بیشتر بی‌پرسشی جدی می‌پذیریم زیرا از گذشته‌های دور به ما رسیده است.

### جدول شماره (۱): چکیده تعاریف فرهنگ

اندیشمندان	تعاریف
تایلور	کلیت درهم تافته‌ای شامل دانش، دین، هنر و... و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد.
بندیکت لوی	کلیت درهم تافته‌ای از همه عادت‌هایی که آدمی همچون عضوی از جامعه فرامی‌گیرد. مجموعه چیزهایی که فرد از جامعه خودی همچون میراثی از گذشته و از راه آموزش و پرورش رسمی و غیر رسمی فرامی‌گیرد.
مالینوفسکی	کلیت یکپارچه‌ای دربرگیرنده ابزارها و کالاهای مصرفی، ویژگی‌های اساسی گروه‌های اجتماعی گوناگون و پیشه‌ها، باورها و رسم‌های بشری.
پارک و برجس	مجموع و سازمان میراث اجتماعی که خیم‌تزادی و زندگی تاریخی گروه بدان معنای اجتماعی بخشیده است.
ساترلند	مجموعه‌ای همبسته از کردارها و باورها که از راه جامعه به ارث رسیده و بافت زندگی ما را می‌سازد.
آگبرن	فرآورده‌ها یا ویژگی‌هایی فرهنگی که در يك نظام یکپارچه شده‌اند و اجزای آنها کم و بیش با یکدیگر در ارتباطند.
پارسونز	الگوهایی که به رفتارها و فرآورده‌های کنش بشری مربوط است و می‌تواند به ارث برسد؛ یعنی بی‌دخالیت ژن‌های بیولوژیک از نسلی به نسل دیگر داده شود.
براون	فرایندی است که از راه آن در يك گروه یا طبقه اجتماعی معین، زبان، باورها، گمان‌ها پستنها، دانش، چیره‌دستی‌ها و انواع عرف‌ها دست به دست از شخصی به شخص دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود.

عناصر شناختی، معنایی، اساسی و ارزشی ممکن است (Holton, 1998; 162). به سخن دیگر، به همان سان که لش و یوری نیز خاطر نشان کرده اند «فرهنگ ابزار هویت یابی است. فرهنگ همچون ابزار هویت یابی برای این منظور به کار می رود که به مردمان گفته شود کیستند». (Lash, 1994; 129). Urey & از جهانی شدن نیز تعریفهای گوناگونی به دست آمده است (به جدول شماره ۲) نگاه کنید. اما تعریف مورد نظر در این نوشتار این است: «جهانی شدن، فرایند زدودن قیید و بندهای جغرافیایی است در جهت تضعیف توان دولت-ملت و گسترش توان نیروهای فراملی و فروملی و البته گونه‌ای تناقض نمایی Contradiction در مسیر حرکت تنوعات فرهنگی، که از سویی نشان از یکپارچگی و همسانی فرهنگی در جهان دارد و از سوی دیگر نمایانگر چندگانگی Plurality و چند پاره شدن فرهنگی است.

### جهانی شدن فرهنگ

چنان که گفتیم، فرهنگ می تواند روح يك جامعه شمرده شود. اگر جامعه را جسم و فرهنگ را همچون روح در نظر گیریم به خوبی می توانیم پیامدهای به چالش کشیده شدن فرهنگ برای جامعه را در ذهن خویش ترسیم کنیم. خطرهایی که ممکن است متوجه فرهنگ شود اصل و بنیان جامعه و موجودیت آن را نیز به خطر خواهد انداخت. با توجه به تعریف فرهنگ بعنوان کلیت در هم تنیده‌ای از ارزشها، هنجارها و نمادها (بویژه زبان) که یادگار گذشتگان است و از سوی جامعه و به سبب اجتماعی شدن افراد به آنان منتقل می شود، و با توجه به اینکه اکنون پا به دورانی گذاشته ایم که به جهانی شدن، دهکده جهانی و جهان گستری معروف است و سبب حذف قییدهای جغرافیایی و نزدیکی بیش از پیش جوامع شده است، می توان گفت که فرهنگ با سه چالش بزرگ یا بهتر بگوییم سه وضع خطیر، البته همراه با فرصت، روبه رو است. نخستین چیزی که فرهنگها در دوران جهانی شدن با آن روبه رو گشته اند «موزاییك فرهنگی» است. «موزاییك فرهنگی» اصطلاحی است که داریوش شایگان برای توصیف وضع فرهنگی

وی کار کرد فرهنگ را نگهداشت الگوهای جامعه می داند و آن را چنین تعریف می کند: «فرهنگ عبارت است از آن الگوهایی که به رفتار و فرآورده‌های عمل بشری مربوط است و می تواند به ارث برسد؛ یعنی، بی دخالت ژن‌های زیست‌نایی (بیولوژیک) از نسلی به نسل انتقال می یابد». (آشوری، ۱۳۸۰؛ ص ۵۴) از فرهنگ تعاریف دیگری نیز شده است که چکیده‌ای از آنها در جدول شماره ۱ آمده است.

بر پایه این تعاریف می توان چهار ویژگی اساسی فرهنگ را بدین سان بر شمرد:

۱) کلیت در هم تنیده‌ای از ارزشها، هنجار و نمادها بویژه زبان.

۲) فرهنگ را جامعه پدید می آورد که به افراد منتقل می شود؛ یعنی فرهنگ يك ساخته جمعی است.

۳) زمان عامل بسیار مهمی در شکل گیری فرهنگ است؛ بدین معنی که فرهنگها بیشتر از نسلهای گذشته به نسلهای امروز و از آنها به آیندگان منتقل می شود.

۴) ثابت ماندن یا دوام داشتن عناصر فرهنگی؛ به این معنا که عناصر فرهنگ (ارزشها، هنجارها و نمادها) به سختی و در زمانی دراز دستخوش دگرگونی می شوند. تغییر عناصر اساسی فرهنگ يك جامعه نیاز مند زمانی دراز و تلاشی بسیار است. بر این پایه و با توجه به ویژگیهای یادشده می توان فرهنگ را چنین تعریف کرد:

فرهنگ کلیتی در هم تنیده از ارزشها، هنجارها و نمادها (بویژه زبان) است که یادگار نسل‌های پیش بوده و به سختی قابل تغییر است و از سوی جامعه و با اجتماعی شدن افراد به آنان منتقل می شود.

در تعریف بالا، بر زبان بعنوان یکی از مهمترین نمادها تأکید شده است. زبان یکی از بنیادی ترین واحدهای فرهنگ است و برخی از اندیشمندان معتقدند که فرهنگ يك ملت را زبان آن ملت می سازد. برای نمونه، فرهنگ ایران با زبان فارسی یا Persian شکل گرفته است. به هر روی به این نکته نیز باید توجه داشت که کارویژه یا کارکرد اصلی مجموعه فرهنگی، فراهم آوردن معنا و هویت برای کنشگران است که از راه ترکیب

### ○ راد کلیف براون،

مردم شناس انگلیسی فرهنگ را فرایندی می داند که از راه آن در يك گروه یا طبقه اجتماعی معین، زبان، باورها، گمانها، پسندها، دانش، چیره دستیها، و عرف‌های گوناگون از شخصی به شخص دیگر و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود.

جوامع در جهان نو به کار برده است. مفهوم موزاییک فرهنگی به معنای گسترش ارتباطات، کنشهای متقابل و تعامل های فرهنگی در پرتو رشد و گسترش ابزارهای ارتباطی و تکنولوژی است. در جوامع پیشین تعامل های فرهنگی میان گروهها و جوامع بسیار محدود و اندک بوده است. عوامل جغرافیایی و محیطی مانعی بسیار مهم در برابر هر گونه ارتباط با فرهنگهای دیگر بود و بدین سان دامنه تعامل های فرهنگی را بسیار تنگ می کرد؛ ولی در جهان امروز به سبب تحولات و پیشرفتهای چشمگیر در حوزه تکنولوژی، ترابری و ارتباطات رخ داده، این وضع یکسره دگرگون شده است. عوامل محدودکننده رابطه و تعامل فرهنگها اندک اندک از میان رفته و می رود و پیوسته بر گستره روابط فرهنگی افزوده می شود. در چنین فضایی فرهنگها ناگزیر از رویارویی و شناخت فرهنگهای دیگرند. به سخن دیگر، در چنین فضایی، جایی برای آسودگی، امنیت و درجا زدن فرهنگی - که در فضاهای بسته گذشته فراهم بود - وجود ندارد و فرهنگ باید حضوری پویا در پهنه روابط

میان فرهنگی داشته باشد.

چالش بعدی که فرهنگهای جوامع ضعیف تر با آن روبه رو هستند مربوط به پیوندی است که امروزه میان اقتصاد و فرهنگ پدید آمده است؛ به این معنا که اقتصادهای برتر و توانا در کشورهای نیرومند امکان گونه ای چیرگی فرهنگی بر دیگر فرهنگها را به دست آورده اند.

این چالشها که برخی کسان از آن با عنوان تهاجم فرهنگی یاد می کنند و برخی دیگر آنرا امپریالیسم فرهنگی غرب می دانند، فرهنگ جوامع دارای اقتصاد ضعیف را در برابر شرایطی بسیار خطیر قرار داده است، به گونه ای که امکان استحاله فرهنگی آنها وجود دارد. این تهاجم فرهنگی، بیشتر به سبب محصولات فرهنگی مانند فیلمهای سینمایی (هالیوودی) و محصولات خوراکی (مک دونالد) ... است.

سومین وضع که البته گونه ای امکان مبارزه و ایستادگی فرهنگی برای فرهنگهای جهان ایجاد می کند، مربوط به امکاناتی تکنولوژیکی است که در اختیار فرهنگ قرار گرفته تا با آن خود را تقویت و

○ پارسونز با تقسیم جامعه و نظام اجتماعی به چهار خرده نظام اجتماعی (فرهنگ، اجتماع، سیاست و اقتصاد)، فرهنگ را بر سه خرده نظام دیگر برتری می دهد. وی کارکرد فرهنگ را نگهداشت الگوهای جامعه می داند و آن را چنین تعریف می کند: «فرهنگ عبارت است از آن الگوهای که به رفتار و فرآورده های عمل بشری مربوط است و می تواند به ارث برسد؛ یعنی، بی دخالت زن های زیستانی (بیولوژیکی) از نسلی به نسل انتقال می یابد».

### جدول شماره (۲): تعاریف اندیشمندان از جهانی شدن

تعریف	پژوهشگر
وابستگی فزاینده دولتهای ملی به یکدیگر	کیت نش
مجموعه ای از تبادلات در حوزه زندگی، عواطف و روابط انسانها با یکدیگر	گیدنز
زدوده شدن قید و بندهای جغرافیایی و آگاهی نسبت به آن.	وانترز
حرکت به سوی گونه ای دموکراسی و مردم سالاری جهانیگیر	هلد
گسترش روابط بین دولتها و جوامع و افزایش گستره انتشار خبر رویدادها	کوک
فشرده شدن زمان و مکان	هاروی
شکل گیری نظامی که همراه با زوده شدن قید و بندهای جغرافیایی و سرزمینی است.	اصغر افتخاری
کاهش تصمیم گیری و خودگردانی دولت ملی در اجرای جوهر دموکراسی	هابرماس
سربر آوردن گونه ای جامعه شبکه ای در ادامه حرکت سرمایه داری	کاستلز
افزایش روابط اجتماعی در سراسر جهان	ویلیامز
مجموعه فرایندهای مرتبط اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی که به گونه ای تناقض نما سیر می کند.	رجایی
جریان گسترده و روبه رشد تجارت و به کار افتادن سرمایه در آن	پل هرست و تامپسون
همسانی و همنوایی فرهنگ جهانی یا جهان گستری	الیور رابینز و دیویس
امپریالیسم به شیوه مک دونالد، هالیوود، CNN یا غربی سازی جهان	لینگ، نک
دگرگونی در سازمان فضایی، روابط اجتماعی و تبادلات	هلد و همکارانش
عنصر آگاهی، نقطه عطفی در فرایند جهانی شدن	رابرتسون

در پهنه تعامل‌های فرهنگی ابراز وجود کند. تلویزیون، ماهواره، روزنامه‌ها، مجلات، کتابها و... همه از ابزارهایی است که امروزه حتی در دورترین نقاط جهان می‌توان آنها را پیدا کرد. با این رسانه‌های جمعی و ماهواره‌ای و تکنولوژیهای دیگری که هر روز پیشرفته‌تر می‌شود، امکان شناخت غرب و تماس با آن برای دیگر فرهنگ‌های جهان فراهم شده است.

و اما پرسشی اساسی که این نوشتار در پی پاسخگویی به آن است، بسیار مهم است: آیا به سوی یک فرهنگ جهانی یکپارچه که به گفته برخی کسان گونه‌ای فرهنگ آمریکایی-غربی است، گام برمی‌داریم، یا برعکس، جهانی شدن، نیروی فرهنگ‌های خاص را تقویت می‌کند و پشتوانه شکوفایی و گسترش آنها است؟ به بیانی ساده‌تر، پیمودن کدام راه، درست است، یکسان‌سازی یا چندگانگی فرهنگی؟

### یکسان‌سازی یا چندگانگی فرهنگی؟

برای شناسایی راه حرکت جهانی شدن و چگونگی برخورد آن با فرهنگ و هویت جوامع، تحلیل چگونگی حرکت آن لازم می‌نماید. در این زمینه دو دیدگاه وجود دارد. از دیدگاه نخست، جهانی شدن گونه‌ای پروژه تحمیلی است که از غرب به دیگر بخش‌های جهان صادر می‌شود. این گروه جهانی شدن را به معنای جهانی‌سازی می‌گیرند. آنها در پشت پرده رویدادهای جهانی دست پنهان جوامع غربی و بویژه آمریکا را می‌بینند و اراده‌ای که تغییرات جهانی را به جهت دلخواه جوامع غربی می‌برد احساس می‌کنند. در نظر گرفتن جهانی شدن بعنوان برنامه‌ای تحمیل شده در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، به این برداشت می‌انجامد که جوامع به سوی یکسانی و فرهنگ‌ها به سوی همگرایی با فرهنگ جوامع غربی پیش رانده می‌شوند.

در برابر این دیدگاه و در مخالفت با آن، برخی کسان جهانی شدن را پروسه‌ای می‌دانند که در جهان به راه افتاده و سبب بروز دگرگونی‌هایی در جهان شده است. این گروه روند تحولات کنونی را بعنوان دنباله تحولات کلان تاریخ بشری در نظر می‌گیرند

و می‌پذیرند که جوامع، در حال گذار از مراحل تحول هستند: از انقلاب کشاورزی به انقلاب صنعتی و سپس به انقلاب اطلاعاتی. از دید آنان، این تحولات گسترده‌تر از آن است که بتوان آنرا دستاورد یک گروه ویژه دانست. (رجایی، ۱۳۸۲؛ ص ۱۲) این دسته از نظریه‌پردازان ویژگی تازه‌ای برای انقلاب اطلاعاتی قائل می‌شوند که آنرا از دو انقلاب دیگر جدا می‌کند: بروز انقلاب اطلاعاتی نتیجه طرح و برنامه‌ای ویژه نیست؛ پیش‌تازان و سردمداران آن همه جایی و هیچ جایی هستند؛ طبقه تازه‌آزاد ارباب رایانه به مرز و جایی ویژه بستگی ندارند. گذشته از آن، اگر تولید در تمدن کشاورزی به زمین بستگی داشت و تولید صنعتی به سرمایه و مواد خام، که همه تمام شدنی است، تمدن اطلاعاتی به نوع، ابتکار و آفرینندگی انسان بستگی دارد. نیروی کار از یک سو پایان‌ناپذیر است و از سوی دیگر، برخلاف سرمایه و زمین معادله جمع جبری صفر بر آن حاکم نیست که سود یکی زیان دیگری باشد. (رجایی، ۱۳۷۹؛ ص ۱۳).

از نظر توصیف و تشریح حرکت فرهنگی جوامع در جهان امروز نیز اندیشمندان بر دو دسته‌اند: شماری (بدبینان) به یکسان‌سازی جوامع و دست‌های پنهان امپریالیسم غربی در پشت پرده رویدادهای جهانی نظر دارند و دسته دیگر (خوش‌بینان) مسیر حرکتی را در جهت گوناگونی فرهنگی در نظر می‌گیرند.

### ۱) بدبینان: امپریالیسم فرهنگی

دگرگونیهای ژرف در پهنه جهانی، گرایشهای منفی بسیاری از اندیشمندان را برانگیخته است. این اندیشمندان بر این باورند که گونه‌ای فرهنگ واحد جهانی در حال شکل‌گیری است؛ فرهنگی که فرهنگ غربی یا آمریکایی می‌خوانندش. در این رهیافت، فرهنگ واحد جهانی نوپدید، دربرگیرنده رشته‌ای از عناصر و اجزای فرهنگی است که سرمایه‌داری جهانی و قدرتهای غربی آنها را در قالب‌های گوناگون به جوامع دیگر عرضه و حتی تحمیل می‌کنند و پذیرش آنها گونه‌ای خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه و خدمت به منافع صاحبان آن فرهنگ است. (گل محمدی، ۱۳۸۱؛ ص ۱۳۰)

○ فرهنگ می‌تواند روح یک جامعه شمرده شود. اگر جامعه را جسم و فرهنگ را همچون روح در نظر گیریم به خوبی می‌توانیم پیامدهای به چالش کشیده شدن فرهنگ برای جامعه را در ذهن خویش ترسیم کنیم. خطرهایی که ممکن است متوجه فرهنگ شود اصل و بنیان جامعه و موجودیت آن را نیز به خطر خواهد انداخت.

امپریالیسم فرهنگی عبارت است از اراده معطوف به همگون‌سازی فرهنگها. از این دیدگاه، جهانی شدن نه یک فرایند تابع نیروهای ساختاری و غیر ارادی، بلکه گونه‌ای تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیر غربی است که از سوی عوامل و اراده‌های اقتصادی-سیاسی نیرومند انجام می‌گیرد. باینندان به نظریه امپریالیسم فرهنگی معتقدند که تردیدی در گسترش و برتری فزاینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد، ولی این فرهنگ همان ارزشها، هنجارها و باورهای قوم-محور غربی است که با ظاهری همگانی و غیرقومی عرضه می‌شود. (گل محمدی، ۱۳۸۱؛ ص ۱۰۲)

بر پایه نظریه امپریالیسم فرهنگی هر چند جهانی شدن فرهنگی چونان پدیده‌ای فراتاریخی و فراملی یا نیرویی متعالی و جهانی پدیدار می‌شود، ولی در واقع چیزی جز صدور کالاها، ارزشها و اولویتهای شیوه زندگی غربی نیست. آنچه در پهنه جهانی فرهنگ رایج و استوار می‌شود، پندارها، ساخته‌ها و هویت‌هایی است که صنایع فرهنگی غربی عرضه می‌کنند. شماری از اندیشمندان گران این طیف به اندیشمندان چپ قدیمی معروفند. آنان از شکل‌گیری سلطه فرهنگی تازه از رهگذر جهانی شدن سخن می‌گویند که هویت فرهنگی بسیاری از کشورها را با بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی و فناوریهای تازه به خطر می‌اندازد.

سه جنبه کلی در مورد امپریالیسم فرهنگی شناسایی شده است: گسترش تجدید غربی، گسترش و جهانگیر شدن فرهنگ سرمایه‌داری، و جهانی شدن فرهنگ آمریکایی.

برجسته‌ترین وجه جهانی شدن فرهنگی را می‌توان جهان‌گیر شدن ویژگیهای اصلی تجدید دانست. این ویژگیها عبارت است از یک رشته نهادها و شیوه‌های رفتاری که در پی فروپاشی نظام فتودالی در اروپای غربی شکل گرفت و در ظرف چندین دهه به بخشهای دیگری از جهان، از جمله آمریکای شمالی، اقیانوسیه و ژاپن راه یافت. با آغاز سده بیستم، فرایند گسترش فرهنگ و تمدن غربی با شتاب و شدت بیشتری تداوم یافت و در نیمه دوم این سده نیز به سبب پیشرفتهای چشمگیر در پهنه ارتباطات، پرشتاب‌تر و ژرف‌تر شد.

یکی از ویژگیهای نهادی تجدید صنعت‌گرایی است که پدیده‌ای اقتصادی-اجتماعی به‌شمار می‌رود. ویژگی دیگر تجدید، نظام سرمایه‌داری است که از سالهای پایانی سده هجدهم به یک نظام اقتصادی-اجتماعی برتر در غرب تبدیل شد. (گل محمدی، ۱۳۸۱؛ ص ۳۸) گسترش تجدید به جوامع غیر غربی چندین دهه تداوم یافت، ولی در سده بیستم و بویژه در دهه‌های اخیر، شتاب بیشتری گرفت. از این رو و از دیدگاه این دسته از اندیشمندان فرایند جهانی شدن را می‌توان فرایند جهانی شدن تجدید یا جهانی شدن فرهنگ و تمدن غربی دانست.

بعد دیگر امپریالیسم فرهنگی از دیدگاه این نظریه پردازان، پیدایش نوعی فرهنگ مصرفی جهانگیر است که گونه‌ای از این فرهنگ جهانگیر، مصرف محصولات آمریکایی-غربی است.

در سایه فرهنگ مصرفی غرب مردمان تریغیب و تشویق می‌شوند که در جهت تداوم سرمایه‌داری، بیش از نیازهای خود مصرف کنند. مصرف بیش از اندازه محصولات فرهنگی و غیر فرهنگی غرب مانند کوکاکولا، همبرگر مک‌دونالد، فیلمهای سینمایی، کانال‌های ماهواره‌ای و... سبب پیدایش گونه‌ای فرهنگ در جوامع غیر غربی شده که مردمان را بی‌هویت و بی‌ریشه، و به شیوه‌هایی وابسته به فرهنگی بی‌تاریخ و برآمده از محصولات غربی کرده است. به سخن دیگر، یکی از خطرهای فرهنگ مصرف، گسترش بی‌ریشگی و بی‌هویتی در میان اقوام و مردمانی است که پذیرای آن فرهنگ می‌شوند. این فرهنگ از آن رو می‌تواند نیروی همسان‌کننده و همگونی‌آفرین باشد که هر چیزی را به کالا تبدیل و به بازار جهانی عرضه می‌کند. این فرایند جهانی کالایی شدن چنان نیرومند و فراگیر است که حتی در عالیترین عرصه‌های فرهنگی، کیفیت‌ها تبدیل به کمیت می‌شود تا فرهنگ به آسانی قابل خرید و فروش باشد. برای نمونه، «دائیل استیل» متعهد می‌شود در برابر دریافت شصت میلیون دلار پنج کتاب تألیف کند یا «استفن کینگ» قراردادی به ارزش چهل میلیون دلار می‌بندد تا چهار رمان بنویسد.

(Miller & Ames, ۱۹۹۶: ۱۲۵)

### ○ نخستین چیزی که

فرهنگها در دوران جهانی شدن با آن روبه‌رو گشته‌اند «موزاییک فرهنگی» است. «موزاییک فرهنگی» اصطلاحی است که داریوش شایگان برای توصیف وضع فرهنگی جوامع در جهان نوبه کار برده است. مفهوم موزاییک فرهنگی به معنای گسترش ارتباطات، کنشهای متقابل و تعامل‌های فرهنگی در پرتو رشد و گسترش ابزارهای ارتباطی و تکنولوژیک است.

این تحولات از دیدگاه این گروه از اندیشمندان نمایانگر آن است که فرایند جهانی شدن فرهنگی به سبب گسترش پرشتاب فرهنگ مصرفی نه تنها همه فرهنگهای بومی، منطقه‌ای، ملی و محلی را نفوذپذیر و تهدید می‌کند، بلکه مرز و فاصله میان فرهنگ عالی و فرهنگ عامیانه را نیز از میان می‌برد. بر این پایه، با جهانگیر شدن فرهنگ مصرفی و چیرگی فزاینده منطق اقتصاد و تجارت بر حوزه فرهنگ، هر دو گونه فرهنگ به مصرف گرایی آمیخته می‌شود و فرهنگ عالی تنزل کرده و به صورت ابزاری برای ثروت اندوزی، فخر فروشی و شهرت‌یابی درمی‌آید. (گل محمدی، ۱۳۸۱؛ ص ۱۰۵) این گروه از اندیشمندان بدین نسبت به روند جهانی شدن، جهان‌گستری را واپسین نماد امپریالیسم غربی معرفی می‌کنند. (رجایی، ۱۳۸۲؛ ص ۶۸) آنان جهان‌گستری را گونه‌ای جهان‌خواری به شمار می‌آورند و می‌گویند اقتصاد مسلط غربی به سادگی می‌تواند همه ما را ببلعد و مبارزه همه مردمان جهان سومی را، که می‌خواهند بر سرنوش خود حاکم باشند، به سخره می‌گیرد. به هر رو باید گفت که رهیافت امپریالیسم فرهنگی هر چند تواناییهای چشمگیری در تبیین پدیده‌های فرهنگی جهان امروز دارد، اما ایرادهای بسیاری نیز بر آن وارد است.

در پایان، یادآوری چند انتقاد که از این نظریه پردازان شده است لازم می‌نماید: شماری از منتقدان بر آنند که پیروان نظریه امپریالیسم فرهنگی تصویری ساده از وضع فرهنگ در جهان امروز به دست می‌دهند و فرهنگ را همچون واقعیتی که هر لحظه امکان تغییرپذیری دارد، در نظر می‌گیرند. از دیگر نکات شایان ذکر، نقد برداشت رایج از فرهنگ جهانی در رهیافت امپریالیسم فرهنگی است. در این رهیافت، فرهنگ جهانی دربرگیرنده یک رشته عناصر و اجزای فرهنگی است که سرمایه‌داری جهانی و قدرتهای غربی آنها را در قالبهای گوناگون به جوامع دیگر عرضه و حتی تحمیل می‌کنند و پذیرش آنها گونه‌ای خودباختگی در برابر فرهنگ بیگانه و خدمت به منافع صاحبان آن فرهنگ است. هر چند این ادعا تا اندازه زیادی

درست به نظر می‌رسد، اما برداشت این نظریه پردازان از فرهنگ، آن را به مجموعه‌ای تبدیل کرده گذرا و متغیر که هیچ گونه ایستادگی در برابر آن صورت نمی‌گیرد. بر پایه تعریفی که شد دویژگی اساسی فرهنگ یکی شکل‌گیری در درازی زمان و دیگری ایستادگی در برابر تغییر یا تغییرپذیری اندک در مجموعه فرهنگی است. این دویژگی فرهنگ، آن را به شکل مجموعه‌ای ایستا و کمابیش با دوام در آورده است و اگر از این منظر به موضوع نگرسته شود، فرهنگ مصرفی شاید بعنوان بخش ظاهری فرهنگ در نظر گرفته شود که تغییر آن، دگرگونیهای بنیادین در فرهنگ، برای نمونه در زبان، پدید نخواهد آورد و حتی اگر تحولی صورت پذیرد به گفته مولانا گونه‌ای بازگشت به اصل خواهد بود:

«هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش»  
به سخن دیگر، فرهنگ از آن رو که قابل انتقال به تسلهای دیگر است، تلاش برای حفظ و دوام بخشیدن به آن، کاری همه‌جانبه و فرانسلی است و اگر یک نسل در جامعه به سمت گونه‌ای فرهنگ مصرفی یا حتی فرهنگی غربی گرایش پیدا کند، در نسل سوم گونه‌ای بازگشت به سرچشمه‌ها و ریشه‌ها صورت خواهد گرفت. انسان در زندگی خود چه بسا حتی زبان خویش را نیز تغییر دهد؛ امکان دارد در مدرسه، زبانی جز زبان مادری به او بیاموزند و هر یک از این پدیده‌ها سبب دگرگونی در روحیه و خصایص انسانی می‌شود. با توجه به اینکه می‌دانیم برای به کارگیری مناسب یک زبان تازه، هر چند به صورت موقت و بویژه برای کسب مهارت در زبان، نیاز به شناخت شیوه‌های اندیشه و احساس در فرهنگ جدا از فرهنگ زبان نخست داریم، زمانی که گروه‌های بزرگ جمعیتی با چنین تجربه‌ای روبه‌رو می‌شوند مشاهده می‌کنیم که در زندگی چندین نسل، در هم شدن تعلقها می‌تواند در برخی از سطوح باور نکردنی از تعلقهای مشترک، شکلی پیچیده‌تر به خود بگیرد. سنتهای فرهنگی کمتر در کوتاه‌زمان از میان می‌رود و چه بخواهیم و چه نخواهیم، بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی ادامه می‌یابد. این ویژگیها (از سرسخت‌ترین تا

○ امپریالیسم فرهنگی  
عبارات است از اراده معطوف به همگون‌سازی فرهنگها. از این دیدگاه، جهانی شدن نه یک فرایند تابع نیروهای ساختاری و غیرارادی، بلکه گونه‌ای تحمیل فرهنگ غرب بر جهان غیر غربی است که از سوی عوامل و اراده‌های اقتصادی - سیاسی نیرومند انجام می‌گیرد. پایبندان به نظریه امپریالیسم فرهنگی معتقدند که تردیدی در گسترش و برتری فزاینده یک فرهنگ در جهان وجود ندارد، ولی این فرهنگ همان ارزشها، هنجارها و باورهای قوم - محور غربی است که با ظاهری همگانی و غیرقومی عرضه می‌شود.



سست‌ترین) بیشتر به ترتیب زیر دیده می‌شود: گونه فیزیکی، نامهای خانوادگی و فردی، عاداتهای خوراکی، سنت‌های دینی و زبانی. (برتون، ۱۳۸۰؛ ص ۸۱)

از منظر دیگری هم رهیافت «امپریالیسم فرهنگی» واقع بینانه نیست. با آنکه بخش بزرگی از آنچه امروز فرهنگ جهانی نامیده می‌شود ریشه در فرهنگ و تمدن غربی دارد و سالیان سال گونه‌های جریان فرهنگی يك سویه بر جهان حاکم بوده، اکنون ساختار و فرایند فرهنگی جهان بسیار پیچیده تر شده است. گرچه جهانی شدن نیازمند يك فرهنگ جهانی است، اما زمینه و امکان نقش آفرینی برای فرهنگهای دیگر نیز فراهم می‌آورد (گل محمدی، ۱۳۸۱؛ ص ۱۳۱)

سرانجام باید یادآور شد که هر چند رهیافت امپریالیسم فرهنگی توانایی‌های چشمگیری در تبیین پدیده‌های فرهنگی جهان امروز دارد، اما انعطاف پذیری و بویایی فرهنگ‌های غیر غربی و امکانات و توان آنها را برای ایستادگی و بومی کردن پدیده‌های فرهنگی وارداتی و حتی جریان وارونه نفوذ فرهنگ غیر غربی در فرهنگ غربی را کم و بیش نادیده می‌گیرد.

## ۲) خوش بینان: چندگانگی فرهنگی

در برابر نظریه پردازان بر پایه رهیافت «امپریالیسم فرهنگی»، شماری از اندیشمندان خوش بینانه تر و البته تا اندازه‌ای تنگ تر به روند جهانی شدن و آثار آن بر فرهنگ می‌نگرند. این اندیشمندان در گروه نظریه پردازانی قرار می‌گیرند که به «چشم انداز پروسه‌ای جهانی شدن» باور دارند. اینان بر آنند که جهانی شدن دنباله تحولات کلان تاریخ بشری است. از دید آنان، تحولات تازه تاریخی نه تنها سبب پدید آمدن گونه‌های فرهنگ جهانگیر نمی‌شود بلکه خاص گرایها و تنوعات فرهنگی را دامن می‌زند. این گروه فرهنگ جهانگیر کنونی را بعنوان کلیتی از پاره پاره‌ها توصیف می‌کنند، بدین معنا که فرهنگ مصرفی جهانی نتوانسته است همگرایی و همسانی جهانی به معنای خاص پدید آورد.

آنها عنوان می‌کنند که به نظر نمی‌رسد این جریانه‌ها و نشانه‌ها (محصولات مصرفی و ارتباطی)

چه به شکل ارتباطات و چه به شکل گردشگری يك فرهنگ جهانی همسان ایجاد کند، زیرا مخاطبان محلی این جریان‌ها و نشانه‌ها آنها را به شکل‌های گوناگون دریافت می‌کنند و به کار می‌گیرند. این گروه در پایان نتیجه می‌گیرند که هر چند داده‌های پرشماری وجود دارد که از شکل‌گیری و گسترش هویت‌های فراگیرتر و فرهنگ‌های فراملی و فروملی و حتی جهانی حکایت می‌کند، اما داده‌های گویای خاص‌گرایی‌های فرهنگی بسیار پر شمارتر است. امروزه جنبش‌های گوناگونی در جهان به چشم می‌خورد که تلاش برای نگهداری یا زنده کردن عناصر هویت بخش ویژه و رویارویی با جریانه‌های جهانی بویژه فرهنگ جهانی را می‌توان وجه مشترک همه آنها دانست.

این جنبشها افراد و گروههایی را برمی‌انگیزند که در فضای اجتماعی- فرهنگی جهانی در پی فرهنگ و هویت سنتی ناب هستند و در برابر جریانه‌های بی‌دربی و شتابان جهانی، بازسازی مرزهای فضای محدود فرهنگی را آرزو می‌کنند. (گل محمدی، ۱۳۸۱؛ ص ۱۲۱)

فشرده نظر این دسته از اندیشمندان این است که آنان پیدایش فرهنگ جهانگیر بعنوان فرهنگی یکسان‌ساز و تمامیت بخش را پنداری نادرست می‌دانند و بیشتر به زمینه‌ها، چارچوب‌ها و امکاناتی توجه دارند که در روند جهانی شدن برای قومیتها و فرهنگها پدید آمده است.

انتقادات چندی بر این دیدگاه وارد است. انتقاد نخست توجه نکردن به شکل‌گیری فرهنگ جهانی و دست کم گرفتن اهمیت آن است. این اندیشمندان جهانی شدن را همچون روندی که توان تحمیل فرهنگی یکدست به جهان را دارد، نادیده می‌گیرند. آنان بیشتر بر تنوع‌های فرهنگی انگشت گذاشته‌اند. انتقاد دیگری که به این دیدگاه وارد شده است، نادیده گرفتن آسیب‌های ناشی از جهانی شدن برای تنوع‌های فرهنگی است. این گروه جایگاه بسیار اندکی برای امپریالیسم فرهنگی و تهاجم فرهنگ غرب به فرهنگ جوامع غیر غربی در نظر می‌گیرند و تهاجم فرهنگی را گونه‌ای خیالی می‌دانند و توطئه‌آمیز بودن جهانی شدن را

## ○ یکی از خطرهای

فرهنگ مصرف، گسترش بی‌ریشگی و بی‌هویتی در میان اقوام و مردمانی است که پذیرای آن فرهنگ می‌شوند. این فرهنگ از آن رو می‌تواند نیروی همسان کننده و همگونی‌آفرین باشد که هر چیزی را به کالا تبدیل و به بازار جهانی عرضه می‌کند. این فرایند جهانی‌کالایی شدن چنان نیرومند و فراگیر است که حتی در عالیترین عرصه‌های فرهنگی، کیفیت‌ها تبدیل به کمیت می‌شود تا فرهنگ به آسانی قابل خرید و فروش باشد.

گونه‌ای توهم به‌شمار می‌آورند. به بیان دیگر دیدگاه این دسته از اندیشمندان به جهانی شدن فرهنگی بیش از اندازه خوش‌بینانه است.

### ۳) راه سوم: فرهنگ جهانگیر، تنوع فرهنگی

نظریه سوم، دربرگیرنده نکاتی جالب و تازه است. این نکات نه تنها ساده‌انگاری نظریه‌ها و رهیافت‌های پیشین درباره ویژگی‌ها و کارکرد فرهنگ جهانی و واکنش‌های خاص گریانه در برابر آن فرهنگ را آشکار می‌کند، بلکه بر پیچیدگی بیشتر روابط، جریان‌ها و تعامل‌های فرهنگی در عرصه جهانی هم دلالت دارد. راه سوم راه گریزی است از تندروی‌ها و رویارویی‌های بیش از اندازه‌ای که میان دو دیدگاه وجود دارد. این راه دیدگاهی میانه و هماهنگ با واقعیت‌های جهانی دارد و پاسخی اساسی به آثار حرکتی روندهای جهانی شدن بر فرهنگ ما می‌دهد.

این دیدگاه نه تنها از افراط‌گری‌های اندیشمندانی که به امپریالیسم فرهنگی باور دارند دور می‌شود، بلکه از خوش‌بینی‌های بیش از اندازه نیز گریزان است. بر این پایه، جهانی شدن (برعکس نتیجه‌گیری بدبینان و خوش‌بینان) پیوندی تازه میان امر عام و امر خاص برقرار می‌کند.

از این دیدگاه، زمینه فرهنگی جهان امروز، هم نشان‌دهنده عام بودن و همگونی است و هم خاص بودن و ناهمگونی. فرایند جهانی شدن در همان حال که همه فضاهای بسته فرهنگی را فرو می‌ریزد و خاصها را از میان برمی‌دارد، زمینه مناسبی برای بازسازی و زنده کردن خاصها و گوناگونی‌های فرهنگی فراهم می‌آورد.

راه سوم در مجموع دیالکتیکی است میان فرهنگ جهانگیر که بر فراز فرهنگ‌های بومی در حال شکل‌گیری است و پذیرش فرهنگ‌های گوناگون که در حال مبارزه و ایستادگی در برابر استحاله فرهنگی هستند. بنابراین و به بیانی دیگر، جهانی شدن - که جهانی شدن فرهنگی بخش اصلی آن شمرده می‌شود - گونه‌ای فرایند و تحول دیالکتیکی را سبب می‌شود؛ دیالکتیک میان خاص / عام و جهانی / محلی. با فروپاشی فزاینده مرزهای سیاسی و فرهنگی و پیوستن روزافزون جوامع به جامعه‌ای جهانی، در همان حال که

فرهنگ‌های خاص گوناگون به یکدیگر نزدیک می‌شوند و فرهنگ‌های عام نیز شکل می‌گیرند، رویکرد به عناصر هویت‌بخش خاص فرهنگی هم افزایش می‌یابد. بر این پایه، دو راه جداگانه (البته با رابطه دیالکتیکی) در حال شکل‌گیری است: راه نخستین به شکل‌گیری فرهنگی جهانگیر می‌انجامد که کمابیش مورد پذیرش همه کشورهای جهان قرار خواهد گرفت؛ راه دوم به سوی زنده کردن و تقویت تنوع‌های فرهنگی در سطح جهان در پرتو امکانات تازه است. پیش از ورود به بحث اصلی درباره این دوره، بررسی چگونگی شکل‌گیری درست این راه‌ها لازم می‌نماید. یکی از مهمترین عواملی که البته جهانی شدن نقش مؤثری در ایجاد آن بویژه در رابطه با راه‌ها دارد، «آگاهی» است. آگاهی یکی از عواملی است که می‌تواند در شکل‌گیری مناسب این مسیرها نقشی برجسته داشته باشد. این روند یعنی آگاه شدن در جهان نو به سبب فرایند جهانی شدن شدت یافته است. فشرده‌گی و درهم‌تنیدگی جهانی، کم‌وبیش این آگاهی را در افراد و فرهنگ‌ها پدید آورده است که همه آنها بخشی از یک کل بزرگتر هستند. فشرده‌تر شدن و شکل‌گیری دهکده جهانی، آگاهی جهانی انسان را بیشتر می‌کند و انسانها را هر چه بیشتر از وابسته بودنشان به یک جهان بسیار بزرگ‌تر آگاه می‌کند؛ و هر چه انسان بیشتر به این وابستگی آگاهی یابد، فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی فراگیرتر شکل می‌گیرد. برای نمونه فرایند جهانی شدن با پدید آوردن آگاهی جهانی، جنبه‌های همگانی فرهنگ‌های دینی را که معطوف به شرایط و مسایل جهانی است تقویت می‌کند که البته این، تنها جنبه‌ای از این فرایند است. همین آگاهی از سوی دیگر سبب می‌شود که نگرانی درباره فرهنگ‌های ملی، محلی و فضاهای محدود و سنتی دوباره زنده شود. به هر روی فرایند «آگاهی» فرایندی بسیار مهم در شکل‌دهی و سازماندهی هر دو سوی آن رابطه دیالکتیکی به‌شمار می‌رود.

### الف) فرهنگ جهانگیر

جهانی شدن به معنایی که در این بحث آمده، یعنی از میان رفتن قید و بندهای جغرافیایی،

### ○ فرایند جهانی شدن

فرهنگی به سبب گسترش پرشتاب فرهنگ مصرفی نه تنها همه فرهنگ‌های بومی، منطقه‌ای، ملی و محلی را نفوذپذیر و تهدید می‌کند، بلکه مرز و فاصله میان فرهنگ عالی و فرهنگ عامیانه را نیز از میان می‌برد. بر این پایه، با جهانگیر شدن فرهنگ مصرفی و چیرگی فزاینده منطق اقتصاد و تجارت بر حوزه فرهنگ، هر دو گونه فرهنگ به مصرف‌گرایی آمیخته می‌شود و فرهنگ عالی تنزل کرده و به صورت ابزاری برای ثروت‌اندوزی، فخرفروشی و شهرت‌یابی درمی‌آید.

فشرده‌گی زمان و مکان و در هم تنیدگی بیش از اندازه اطراف و اکناف جهان را سبب می‌شود. در هم تنیدگی جهانی، جهان را به همان سان که مارشال مک‌لوهان گفته است، به دهکده‌ای کوچک تبدیل کرده است که این دهکده نیازمند گونه‌ای از اصول و ارزشهاست که به سبب آن، بر خوردها، تعاملها و حتی تنش‌ها نهادینه شود و به خوبی سازمان یابد. فرهنگ جهانی بدین مفهوم، پذیرش گسترده‌تر اصول اساسی حقوق انسانی است. «فرهنگ جهانی در اساس معطوف است به اصول، ارزشها و معیارهایی که درباره همه مردمان و در همه جا معتبر باشد. اعتبار چنین اصول، ارزشها و معیارهایی به دلیستگی‌ها و وابستگیهای قومی، محلی، زبانی، نژادی و دینی فرد بستگی ندارد و انسان چونان انسان در نظر گرفته می‌شود.» (Smith, 1993: 6) نموده‌های این گونه فرهنگ جهانی بسیار زیاد است. برای نمونه، می‌توان بحث آزادی را عنوان کرد. هر چند پیش از این بحث آزادی در حوزه ملی تعریف می‌شده است، اما امروز، در عصر جهانی شدن، سطح تحلیل گسترش یافته و نظام بین‌المللی به بررسی و نقد گرفته می‌شود؛ به همین دلیل بحث آزادی در دو سطح باید مورد توجه قرار گیرد: (۱) باید از نقض آزادی در هر گوشه از جهان جلوگیری شود، زیرا این امر به برهم خوردن معادلات در گسترده منطقه‌ای - جهانی خواهد انجامید؛ (۲) نظام جهانی نباید به گونه‌ای طراحی شود که سبب نفی یا تضعیف آزادی یک گروه ویژه شود، چرا که در هر صورت روابط همسایگان جهانی مخلوش می‌شود و ناامنی در سطح جهانی پدید می‌آید. (افتخاری، ۱۳۸۰: ۴۵ و ۴۴)

فرهنگهای جهانی همواره در تاریخ وجود داشته‌اند، با این تفاوت که فرهنگ‌های جهانگیر پیشین - فرهنگ اسلامی، مسیحی، یونانی و رومی - از مکانهایی ویژه سرچشمه گرفته و منتشر می‌شده‌اند، اما فرهنگ جهانگیر تازه بی‌ریشه است و در فضایی بسیار گسترده شکل گرفته است. (Smith, 1993: 31)

یکی از عوامل مهم و رویدادهای بسیار مؤثر در باگیری و گسترش اصول اساسی حقوق انسانی،

موافقتنامه‌های «وین» بود که در اوایل ۱۹۸۹ به امضاء رسید. این موافقتنامه‌های تازه را که در واقع دنباله موافقتنامه‌های حقوق بشر هلستینکی در ۱۹۷۵ بود نمایندگان سی و پنج کشور امضا کردند و همه این کشورها در مراسمی پر شکوه پذیرفتند که حقوق اساسی انسانها - مانند آزادی اطلاعات، مذهب، گردهمایی، مهاجرت، همدردی، احترام متقابل، مراقبت، درستی و اعتماد را محترم شمارند (نیزیت، ۱۳۷۸؛ ص ۲۳۲). افزون بر ضرورت گسترش حقوق اساسی و ارزشهایی مانند ارزشهای یاد شده که برای جامعه جهانی مهم است، الگوی همسایگی جهانی نیازمند گونه ویژه‌ای از «اخلاق مدنی» است که بتواند رفتارهای همه بازیگران سیاسی را در گستره جهانی اعتدال و سمت و سو بخشد. برای نمونه، گذار از منافع خرد بومی به سود منافع کلان بشری، نکته‌ای است که به سادگی دریافتنی نیست و تحقق نمی‌پذیرد. اخلاق مدنی جهانی از آن رو که به بازیگران اطمینان می‌بخشد که روح مدنیت در چشم انداز جهانی، حاکم گشته است، مهمترین ضامن امنیت جهانی به شمار می‌آید. یکی از اندیشمندانی که بسیار بر اخلاق مدنی جهانی تأکید دارد «یورگن هابرماس» است. پروفیسور یورگن هابرماس بی‌گمان از برجسته‌ترین فیلسوفان جهان در سده بیستم شمرده می‌شود. از میانه سده بیستم به این سو، یورگن هابرماس گویاترین زبان و مؤثرترین مدافع جهان‌گرایی - universalism تمام عیار در زمینه‌های سیاسی و اخلاقی بوده است. همه آثار نظری گسترده او، از نظریه عقلائیت گرفته تا نظریه «اخلاقیات مبتنی بر گفت‌وگو» و همچنین نظریه حقوق و دموکراسی، همگی با این تکلیف ساده (و به همین سان مبهم) پیوند خورده است که نشان دهد شهود عام گرایانه اخلاق، سیاست و حقوق - میراث روشنگری سده هجدهم - تنها بازتاب خواسته‌های قدرت نیست، بلکه در دست بر عکس، چنان که هابرماس استدلال می‌کند، عام بودگی، ریشه در بنیادی‌ترین استعدادها یا بعنوان آدمهایی دارد که می‌توانیم بگوئیم، بشنویم و برای کارهای خود دلیل آوریم و زندگی را بر این روال به پیش ببریم. هابرماس تأکید می‌کند که ما در اساسی‌ترین و شاخص‌ترین

○ هر چند رهیافت امپریالیسم فرهنگی توانایی‌های چشمگیری در تبیین پدیده‌های فرهنگی جهان امروز دارد، اما انعطاف‌پذیری و پویایی فرهنگ‌های غیر غربی و امکانات و توان آنها را برای ایستادگی و بومی کردن پدیده‌های فرهنگی وارداتی و حتی جریان وارونه نفوذ فرهنگ غیر غربی در فرهنگ غریب را کم و بیش نادیده می‌گیرد.

## ○ زمینه فرهنگی جهان

امروز، هم نشان دهنده عام بودن و همگونی است و هم خاص بودن و ناهمگونی. فرایند جهانی شدن در همان حال که همه فضاهای بسته فرهنگی را فرومی‌ریزد و خاصها را از میان برمی‌دارد، زمینه مناسبی برای بازسازی و زنده کردن خاصها و گوناگونیهای فرهنگی فراهم می‌آورد.

پس می‌توان گفت که توافق راستین و تحریف نشده در میان انسانها هنگامی پیش می‌آید که همه این معیارها در دستیابی به توافق رعایت شود. بحث هابرماس درباره حقیقت توافقی و استدلال درست در گفت‌و شنود، در واقع قابل گسترش به موضوع اخلاق مدنی جهانی و شکل گیری فرهنگ جهانی است؛ به این معنا که برای تعیین اصول اساسی انسانی، این اصول در مباحثات گوناگون و ارسسی و بازبینی و تأیید یابد شود. البته تأیید یابد شدن این اصول را باید به اصول مباحثه مورد نظر هابرماس موکول می‌کنیم. به هر رو باید یاد آور شد که در فضاهایی که با تراکم فرهنگی و حضور دست کم بیش از یک فرهنگ و ویژگی می‌یابد، گریزی از رویارویی و شناخت عناصر فرهنگی تازه، پذیرش برخی اصول کلی که بر همه فرهنگها سایه افکن باشد، نیست. به بیان دیگر این مناسبترین و عملی‌ترین موضع گیری به هنگام برخورد با فرایند جهانی شدن و تراکم و فشردگی فرهنگهاست.

## ب) تنوع فرهنگی:

تنوع فرهنگی راهی جدا اما مکمل است که در پهنه جهانی شدن رخ می‌دهد. تنوع فرهنگی گونه‌ای حرکت در جهت مهم جلوه دادن و با اهمیت شمردن ویژگیهای فرهنگ خودی است. به یک معنا، تنوع فرهنگی گونه‌ای حرکت به سوی ریشه و اصل، البته با توجه به شرایط و امکانات، در دوران تازه است. پس به این ترتیب جهانی شدن را نباید در بردارنده نیروهایی بدانیم که هیچ گونه تنوع و تفاوت فرهنگی را بر نمی‌تابد. این فرایند گونه تازه‌ای از امر محلی را شکل می‌دهد و رابطه پیچیده‌ای میان فرهنگهای عام و خاص برقرار می‌سازد. به سبب همین فرایند است که افراد از راه سنجیدن خود با دیگران از ویژگی و بی‌مانندی خود آگاه می‌شوند و به گونه‌ای پلورالیسم گرایش پیدا می‌کنند. (گل محمدی، ۱۳۸۱؛ ص ۱۴۵)

به سخن دیگر، همزمان با شکل گیری فرهنگ جهانی، گرایش به ارزشهای ژرف تر خودی، با استواری بیشتر شکل خواهد گرفت. در زمینه گوناگونیهای فرهنگی، اغلب دوروند دیده می‌شود. روند نخستین، حرکت در جهت

استعداد انسانی خود- یعنی توانایی گفت‌وگو با یکدیگر و تصمیم گرفتن بر پایه دلیل و برهان- کم و بیش شالوده‌هایی عام می‌یابیم که پایه پدیده‌های سیاسی بزرگی چون حاکمیت ملی، حقوق بشر، روشهای حکومت دموکراتیک و گونه‌ای یگانگی ناپیداولی مهم است که ما انسانها را به هم پیوند می‌زند و از خلال شناسایی یکدیگر، منزلت انسانی ما را در برابر هم مسئول و پاسخگو می‌کند. نکته مرکزی در نظریه هابرماس این است که نهادهای مبتنی بر کاربرد خرد از تباطی، از نهادهای اخلاقی گرفته تا نهادهای دولت مشروطه، نهادهایی خردمندانه‌اند و تنها از منقعات یا عوارض شرایط تاریخی نیستند. یکی از موضوعاتی که هابرماس بسیار بر آن تأکید می‌کند و به بحث اخلاق مدنی جهانی مربوط است، شرایط استدلال برتر در گفتگو است. این مفهوم از دید هابرماس به «شرایط گفتار آرمانی» مشهور است. «شرایط گفتار آرمانی» شرایطی است که در آن نیرو و قدرت، برنده استدلال را تعیین نمی‌کند، بلکه در این حالت تنها استدلال بهتر پیروزی می‌یابد. بنابراین می‌توان گفت که هابرماس نظریه حقیقت توافقی را می‌پذیرد. حقیقت توافقی به گونه‌ای نظری از مباحثه پدید می‌آید. (ریترز، ۱۳۷۹؛ ۲۱۵-۲۱۴)

مباحثه و استدلال نیز نیازمند فضایی مناسب برای مطرح کردن عقاید و آرای گوناگون است که در این مورد هابرماس به «حوزه عمومی» اشاره می‌کند. منظور از حوزه عمومی، زمینه‌ای است که در آن زندگی سیاسی و شرکت در فعالیت‌های سیاسی به روی همه شهروندان و افراد باز است و در آن به گونه‌ای خردمندانه و با کمک استدلال و تفکر به گفتگو و بررسی درباره مسایل سیاسی خود می‌پردازند (نوذی، ۱۳۸۱؛ ۶۲). هابرماس چهار معیار برای اعتبار نظرانی که افراد در مباحثات خود مطرح می‌کنند در نظر گرفته است:

- ۱) قابل درک و فهم بودن مدعا (فهم پذیری)
- ۲) استوار بودن مدعا بر دانشی موثق (درستی)
- ۳) صداقت مدعی در طرح نظریاتش (آزادی بیان مدعی). به گونه فشرده می‌توان گفت که این معیارها عبارت است از: ۱- فهم پذیری ۲- درستی ۳- حقیقی بودن یا حقیقت مندی ۴- صحت یا مناسبیت.

و گویای آنکه برعکس نظر پژوهشگران معتقد به امپریالیسم فرهنگی، نشانه‌ها و عناصر فرهنگی به سادگی منتقل نمی‌شوند و کالاهای فرهنگی فرهنگ جهانی بیشتر رنگ و بوی بسترهای فرهنگی ویژه‌ای را که در آنجا مصرف می‌شوند به خود می‌گیرند. درك و دریافت فرهنگ جهانی در چارچوب فرهنگ ویژه دریافت کنندگان، تعدیل و متحول می‌شود. در واقع، نمادهای فرهنگی عام، در چارچوب تاریخهای محلی و بسترهای فرهنگی خاص پالایش می‌شوند. (گل محمدی، ۱۳۸۱: ص ۱۴۲). مردمان نه تنها ویژگیهای خود را در پوششی عام عرضه و توجیه می‌کنند، بلکه از امور و قواعد عام هم تعبیرهای خاص می‌سازند. به بیانی دیگر، فرهنگهای خاص با فرهنگ عام جهانی وارد داد و ستدی پیچیده می‌شوند تا همراه با حفظ ویژگیهای خود، از مزایای فرهنگ جهانی نیز برخوردار گردند.

۲) ایستادگی فرهنگی:

دومین شیوه رویارویی با سیطره دیگر فرهنگها، ایستادگی یا مبارزه فرهنگی است. این تعبیر از ایستادگی را بیش از همه می‌توان در اندیشه‌های میشل فوکو درباره قدرت یافت.

### میشل فوکو:

میشل فوکو که جهانی شدن را به گونه‌ای، فراتر از مدرنیته به شمار می‌آورد، یکی از نامدارترین اندیشمندان امروز در مکتب پسا ساختارگرایی است.

در این نوشتار به آن بخش از اندیشه‌های فوکو که درباره قدرت و ایستادگی است پرداخته می‌شود. از دیدگاه فوکو، قدرت چیزی نیست که در مالکیت دولت، طبقه حاکم یا شخص فرمانروا باشد؛ برعکس، یکی استراتژی است؛ قدرت نه یک نهاد، نه یک ساختار بلکه وضعی استراتژیک و پیچیده و نشان دهنده چندگانگی روابط میان نیروها است. قدرت در نوشته‌های فوکو همچون مفهومی عمل می‌کند که هدفش دریافتن چگونگی کردارهای اجتماعی است بی آنکه به درون نظریه سنتی درباره تاریخ فرو غلتد. (هیوبرت، ۱۳۸۲: ۳۴۲) از دید فوکو، قدرت و ایستادگی

شناسایی فرهنگ دیگران و احترام به فرهنگ آنهاست. به بیان دیگر همزیستی صلح آمیز فرهنگها در کنار یکدیگر یا شکل گیری پدیده چندفرهنگی ما را به شناسایی و حتی گرامی داشتن دیگران، همانگونه که هستند، بی فرو افتادن به نژادپرستی به گونه سیاسی آن، فرامی‌خواند. این روند فرض را بر اعتبار همه داعیه‌ها درباره حقیقت می‌گذارد و سخن همه فرهنگها را محترم می‌شمارد. این روند را می‌توان گونه‌ای نسبی گرایی فرهنگی نیز به شمار آورد. حرکت در این روند البته در حیطه جهانی شدن به سبب تضادها، سلطه‌گریها و تحمیلها، بسیار ناچیز است و کمتر صورت می‌گیرد. می‌توان گفت هر چند فرهنگها به حضور همدیگر در سطح جهانی آگاه شده‌اند، ولی بیشتر در صدد تحمیل خود بر دیگران هستند. واکاوی این رهیافت ما را به روند دیگری که در جهان کنونی حاکم است رهنمون می‌شود، و آن اینکه کشورهای توانگر به پشتوانه اقتصادهایی نیرومند خواهان کنار گذاشته شدن دیگر فرهنگها یا همسان شدن آنها با فرهنگ خودی هستند. کشورهای جهان اول (مرکز) به پشتوانه امکانات و شرایط بسیار مناسبی که دارند و همچنین به سبب ضعف امکانات در کشورهای جهان سوم در صدد تثبیت برتری یا سیطره فرهنگی خویش هستند. در برابر این سیطره خواهی فرهنگی، ممکن است دو واکنش از سوی قومیتها در کشورهای جهان سوم شکل گیرد.

۱) بومی کردن

بومی کردن به معنای تغییر شکل دادن کالاها و عناصر جهانی و همخوان کردن آن با شرایط فرهنگی و اجتماعی جامعه خودی است. این فرایند به گونه‌ای بسیار جذاب، همزمان بر خورداری از فرهنگ خودی و جذب عناصری از فرهنگ دیگر، البته به شیوه مناسب را امکان پذیر می‌سازد. تثبیت این شیوه برای جوامعی که در پی بهره‌گیری از امکانات و دستاوردهای دیگر فرهنگها هستند، یکی از اصول الزامی پیشرفته است. به سخن دیگر، بومی کردن گونه‌ای از دیالکتیک عام / خاص یا جهانی / محلی است. خاص کردن امر عام، خاص کردن عام گرایی است

### ○ با فروپاشی فزاینده

مرزهای سیاسی و فرهنگی و پیوستن روزافزون جوامع به جامعه‌ای جهانی، در همان حال که فرهنگهای خاص گوناگون به یکدیگر نزدیک می‌شوند و فرهنگهای عام نیز شکل می‌گیرند، رویکرد به عناصر هویت بخش خاص فرهنگی هم افزایش می‌یابد.

همواره با هم و در برابر هم وجود خواهند داشت. به سخن دیگر، هر جا قدرت هست، ایستادگی هم هست و قدرت در واقع برای برپاماندن، نیازمند وجود شمار زیادی نقاط مقاومت است. شبکه روابط قدرت همواره همراه با مجموعه‌ای از گونه‌های مقاومت است.

از دید فوکو، «قدرت» تنها بر افراد آزاد و رفتارشان اعمال می‌شود و آنان را برمی‌انگیزد تا از میان گزینه‌های گوناگون دست به گزینش بزنند. از همین رو شرط وجود قدرت، رابطه مداوم آن با مبارزه، ایستادگی و آزادی است. اما هر جا نافرمانی و ایستادگی به پایان برسد، رابطه قدرت هم پایان می‌یابد. بدین سان، فوکو میان قدرت و خشونت تمایز مهمی در نظر می‌گیرد. (هیوبرت، ۱۳۸۲؛ ۲۶)

در اندیشه فوکو گونه‌های ایستادگی بسیار پر شمار است. می‌توان به برخی ایستادگی‌ها و مخالفت‌ها که در چندین سال گذشته شکل گرفته است اشاره کرد: مخالفت با اعمال قدرت مردان بر زنان و پدر و مادر بر کودکان؛ اعمال قدرت روانپزشک بر بیماران روانی و پزشک بر گل جمعیت؛ اعمال قدرت دستگاه اداری بر شیوه‌های زیست شهروندان و... ولی بر سر هم می‌توان گفت که سه گونه مبارزه اصلی در اندیشه‌های فوکو جای ویژه دارد: یا بر ضد گونه‌های سلطه است (استیلای قومی، اجتماعی و مذهبی)؛ یا بر ضد گونه‌های بهره‌کشی است که فرد را از آنچه تولید می‌کند جدا می‌سازد؛ یا بر ضد چیزی است که فرد را به خودش پابند می‌کند و بدین شیوه او را تسلیم دیگران می‌سازد (بندگی، سوژه‌شدگی، تسلیم و...). (هیوبرت، ۱۳۸۲؛ ۳۴۶).

ایستادگی فرهنگی را باید تا آنجا که فشار فرهنگی در جهت هژمونی و استیلا وجود دارد، در نظر داشت. بدین سان، ایستادگی فرهنگی در سراسر تاریخ یکی از روشهای اصلی تلاش برای رهایی از استحاله فرهنگی بوده است. البته جهانی شدن، در کنار افزایش سیطره جویی، زمینه این گونه ایستادگی را بر پایه امکاناتی که برای بازیگران کوچکتر در جهان فراهم آورده، گسترش داده است. شبکه‌های ارتباطی الکترونیک، تکنولوژی اطلاعات، سیستم‌های ارتباطی، ماهواره‌ها و...

### ○ فرهنگ‌های جهانی

همواره در تاریخ وجود داشته‌اند، با این تفاوت که فرهنگ‌های جهانگیر پیشین - فرهنگ اسلامی، مسیحی، یونانی و رومی - از مکان‌هایی ویژه سرچشمه گرفته و منتشر می‌شده‌اند، اما فرهنگ جهانگیر تازه بی‌ریشه است و در فضایی بسیار گسترده شکل گرفته است.

### اهمیت زبان:

زبان انگلیسی در حال تبدیل شدن به زبان همگانی در جهان است. همزمان با اینکه زبان انگلیسی زبان دوم شخص می‌شود، زبان اول یا همان زبان مادری او اهمیت بیشتری می‌یابد و نگهداشت آن برای افراد مهم‌تر می‌شود؛ چنان که ایالت کبک هنوز برای حفظ زبانش با کانادا در ستیز است.

با وجود این، تردید بسیار اندکی در مورد تبدیل شدن انگلیسی به زبان همگانی در جهان وجود دارد. امروزه بیش از یک میلیارد نفر به زبان انگلیسی حرف می‌زنند (کسانی که انگلیسی را بعنوان زبان اصلی، زبان دوم یا زبان بیگانه به کار می‌گیرند)؛ ۶۰ درصد از برنامه‌های رادیوهای جهان به زبان انگلیسی است؛ ۷۰ درصد آدرس‌های ایمیل به زبان انگلیسی است؛ ۸۵ درصد از همه مکالمات تلفنی بین‌المللی به انگلیسی است؛ ۸۰ درصد از تاریخ‌های ۱۰۰ میلیون کامپیوتر در جهان به زبان انگلیسی است؛ و دانستن انگلیسی یک امتیاز استراتژیک در بازار جهانی است.

زبان همگانی جهانی انگلیسی است و زبان مادری، زبان ملی، قومی، محلی و قبیله‌ای است. برخی ملت‌ها برای پاسداری از زبانشان تلاش بسیار می‌کنند. در این زمینه هیچ کس به پای ایسلندی‌ها نمی‌رسد. در ایسلند همه به زبان انگلیسی بعنوان زبان دوم صحبت می‌کنند و بیشتر مردمان به دیگر

زبانها نیز تسلط دارند اما از اصالت زبان ایسلندی سخت دفاع می کنند. اگر واژه یا اصطلاح تازه ای مانند نرم افزار یا نانو سکنند (ابزاری برای اندازه گیری) به این زبان وارد شود، کمیته زبان تصمیم می گیرد که واژه ها و اصوات ایسلندی با هم ترکیب و به جای چیزهای تازه گذاشته شود.

هیچ گونه اصوات غیر ایسلندی در زبان این مردمان که جمعیتشان نزدیک به ۱۵۰۰۰ نفر است، وجود ندارد. گفتنی است که ایسلند قدیمی ترین حکومت دموکراتیک (پارلمانی) و بالاترین میزان باسوادی در سطح جهان را دارد. در مسکو نیز چندی است که دست اندر کاران در دولت در مورد از دست رفتن زبان روسی نگران شده اند. در ۱۹۹۳ قانونی به تصویب رسید که همه سازمانها و فروشگاهها و حتی بنگاهها و شرکتها زنجیره ای خارجی را ناگزیر می کند که تابلوهایشان را به زبان روسی بنویسند. همچنین تابلوهای روسی باید بسیار بزرگتر و بیشتر در برابر دید باشد.

این، یادآور کبک است، جایی که تنها تابلوی قانونی آن است که به زبان فرانسوی باشد و پلیس تضمین می کند که هیچ تابلویی به زبان انگلیسی وجود ندارد. در کشور تازه استقلال یافته اوکراین، با بیش از ۵۰ میلیون نفر جمعیت، ۹۵ درصد نام مکانها که مربوط به دوره کمونیستی بوده، تغییر یافته است. در لیتوانی نیز همه تابلوهای روسی عوض شده است. حکومت در حال برپا کردن کمیسیون دولتی تازه ای ناظر به زبان و تغییر دادن همه دفترهای رسمی به زبان لیتوانیایی است. در استونی قانونی تصویب شده است مبنی بر اینکه شهروندان باید با یک زبان آزمایشی سخن بگویند. در ۱۹۹۳ دولت اندونزی مبارزه ای سخت بر ضد کاربرد انگلیسی در تبلیغات را آغاز کرد. این کار بیشتر در پاسخ به افزایش ساخت آهنگ های غربی بود که نگرانیهایی درباره تضعیف هویت های فرهنگی بومی پدید آورده بود. در باهامای اندونزی از ۱۹۵۹ مقرراتی دایر بر ممنوعیت کاربرد انگلیسی به سود زبان محلی وجود داشته ولی تاکنون چندان الزام آور نبوده است. اینک جریمه و زندان برای کسانی که به نقض قوانین ادامه دهند در نظر گرفته شده است (زبان باهامای اندونزی

خودش یک زبان میانجی ساختگی با ترکیبی مدرن و بیشتر بر اساس زبان مالایی است، که به ویژه برای کاهش تفاوت های قومی و فرهنگی میان صدها گروه قومی که جمعیت اندونزی را تشکیل می دهند، ایجاد شده و رواج یافته است). (۲۴-۲۵: ۲۰۰۰ Naisbith)

با گسترش شتابان زبان انگلیسی در اروپا، دولت فرانسه نیز به این نتیجه رسیده است که زبانهای محلی فرانسوی بیش از آنکه اثر منفی بر هویت فرانسوی بگذارند در ارتقای آن مؤثرند. پاریس بیش از ۴۰۰ سال برای تحمیل زبان فرانسوی استاندارد بر سراسر کشور و زودن هشت زبان محلی و لهجه های گوناگون تلاش می کرد. اکنون دولت طرح بزرگی برای تأسیس مدارس و به کارگیری آموزگاران که از آن هشت ناحیه، تحصیلات دوزبانه داشته باشند، اعلام کرده است. همچنین از مقامات محلی می خواهد که زبان و فرهنگ محلی را از راه موسیقی، تئاتر و فیلم تشویق و ترویج کنند به هر رو، زبان های محلی در سراسر اروپای غربی در آستانه یک پایگاه تازه است و مردمان با همبستگی بیشتری از میراثشان بعنوان وزتهای تعادلی برای پی ریزی اروپایی که از دید اقتصادی همگرا تر و بزرگتر باشد، پاسداری می کنند.

### فشرده سخن:

گرچه مسیر تنوع فرهنگی دارای دو شاخه متفاوت است اما این دو شاخه به گونه ای دیالکتیکی با یکدیگر مربوط اند. تعامل این دو شاخه یعنی فرهنگ جهان گیر و خاص گرایی فرهنگی، به سبب فشرده گی زمان و مکان و نزدیکی بیش از اندازه ای است که امروزه در عرصه جهانی شدن پیش آمده است. بنابراین جهانی شدن فرهنگ پدیده ای دوچهره است: هم بیانگر چندگانگی است و هم نشان دهنده یکپارچگی. چندگانگی، بایسته جهان گستری است، زیرا تجلی دلبستگیهای محلی و هویت های خاص را جایز می شمارد. در همان حال، جهان گستری نیازمند یکپارچگی است زیرا امروز مفهوم «دهکده جهانی» است. بر این پایه، در پاسخ به این پرسش که جهانی شدن یکسان شدن

○ همزمان با شکل گیری فرهنگ جهانی، گرایش به ارزشهای ژرف تر خودی، با استواری بیشتر شکل خواهد گرفت.

سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸.

- لبرو، مارتین؛ عصر جهانی: جامعه‌شناسی سیاسی پدیده جهانی شدن، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران، مؤسسه انتشاراتی آزاداندیشان، ۱۳۸۰.

- برتون، رولان؛ قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.

- تافلر، الوین؛ موج سوم، ترجمه شهیندخت خوارزمی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶.

- دریفوس هیوبرت، پل رابینز؛ میشل فوکو، فراسوی ساخت گرای و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.

- رجایی، فرهنگ؛ پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۹.

- ریتزر، جورج؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۸۰.

- کوش، دنی؛ مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی، ترجمه وحید فریدون، سروش، ۱۳۸۱.

- گل محمدی، احمد؛ جهانی شدن فرهنگ، هویت، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.

- هابرماس، یورگن؛ جهانی شدن و آینده دموکراسی، ترجمه، کمال بولادی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.

- سردار آبادی، خلیل‌الله؛ «جهانی شدن در قلمرو سیاست و سیاست فرهنگی»، آفتاب، شماره ۲۰، (آبان ۱۳۸۰)

### منابع لاتین

- Harvey, D (1989): *The Condition of Post-modernity*, Oxford, Black well.
- Kennedy, Paul; Cotherine j, Danks; (2001) *Globalization and National Identities, Crises or Opportunity?* New York, Palgrave.
- Schmidt, Johannes Dragshaek, Hersh, jacques (2000); *Globalization and Social Change*, Routledge, London.

فرهنگها را به همراه خواهد داشت یا نه، باید گفت که هم‌شکل‌گیری فرهنگ جهان‌گیر حتمی و گریزناپذیر است و هم‌اینکه در سطح جهان، خاص‌گرایهای فرهنگی مورد آفتد و حمله فرهنگی‌های وابسته به اقتصادهای برتر واقع شده‌اند. اما بومی کردن و ایستادگی فرهنگی دوراه‌گریز بسیار رایج در این زمینه است. پاسخ به این پرسش همراه با اما و اگرهایی است: اگر روند شکل‌گیری فرهنگ جهانی بدین‌سان پیش رود که جامعه‌مآلتها نمایانگر آن باشد و اگر امکان بومی کردن و ایستادگی فرهنگی بدانسان که گفته شد تقویت شود، احتمال استحاله فرهنگی بسیار اندک خواهد بود. مورد نمونه در این زمینه شکل‌گیری اتحادیه اروپا است. اتحادیه اروپا در حال شکل‌دهی به گونه‌ای فرهنگ اروپایی است که از تعامل فرهنگهای گوناگون ریشه می‌گیرد. این فرهنگ که البته تا اندازه‌ای شکل گرفته است، مورد پذیرش همه اعضای اتحادیه اروپا است. از سوی دیگر و در مسیری همسوی با آن، تقویت فرهنگ کشورهای گوناگون در زیر مجموعه اتحادیه اروپا، به همان‌سان که در مورد زبانهای بومی و محلی گفته شد، مورد نظر خواهد بود. در پایان می‌توان گفت که راه پیش رو، از یک سو تشکیل اتحادیه‌های استراتژیک برای فرهنگ‌سازی، تفاهم و ترویج فرهنگ جهانی است و از سوی دیگر پشتیبانی از فرهنگهای محلی و بومی برای پاسداشت چندگانگی‌های فرهنگی در سطح جهان.

### فهرست منابع:

- آشوری، داریوش؛ تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، نشر آگه، تهران ۱۳۸۰.
- آکسفورد، باری؛ نظام جهانی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات

### ○ ایستادگی فرهنگی

در سراسر تاریخ یکی از روشهای اصلی تلاش برای رهایی از استحاله فرهنگی بوده است. البته جهانی شدن، در کنار افزایش سیطره جویی، زمینه این گونه ایستادگی را برپایه امکاناتی که برای بازیگران کوچکتر در جهان فراهم آورده، گسترش داده است. شبکه‌های ارتباطی الکترونیک، تکنولوژی اطلاعات، سیستم‌های ارتباطی، ماهواره‌ها و... همه سبب افزایش امکان ایستادگی فرهنگی شده است.